

اثبات خدا در فلسفه ابن سینا

مرتضی رضائی*

چکیده

اثبات واجب‌الوجود و مبدأ جهان مهم‌ترین مسئله الهیات بالمعنی‌الاصح است. ابن سینا از اندیشه‌ورانی است که در کتاب‌های مختلف خود چند برهان فلسفی بر وجود خدای متعال اقامه کرده است. این مقاله با روش تحلیلی - توصیفی قصد کنار هم گذاردن این براهین و مرور آنها را دارد. این مرور برای پژوهشگران حوزه خدانشناسی خالی از فایده نیست. رهاورد این پژوهش، که با مراجعه به متون سینوی صورت گرفته، دستیابی به چهار دلیل بر وجود خدا است که عبارتند از: برهان صدیقین، برهان امکان و وجوب، برهان حرکت و برهان وسط و طرف. در میان این چهار دلیل، برهان صدیقین ابن سینا برتر از سایر براهین او است.

کلیدواژه‌ها: واجب‌الوجود، برهان صدیقین، برهان امکان و وجوب، برهان حرکت، برهان وسط و طرف، بطلان دور و تسلسل.

مقدمه

انسان‌ها دلایل و راه‌های متفاوتی برای پذیرش وجود خداوند پیش‌رو دارند. این راه‌ها، با ملاک‌های مختلفی تقسیم و دسته‌بندی شده است. دسته‌ای از دلایل وجود خدا عقلی - فلسفی‌اند. این دسته از براهین، عمدتاً توسط فیلسوفان موحد، از جمله فیلسوفان مسلمان، مطرح شده است. آگاهی از این دسته براهین هم برای اقناع عقلی خود فرد، هم برای اثبات خدا برای حقیقت‌جویان، و هم برای مقابله با شبهه‌افکنان کارایی فراوان دارد. ابن‌سینا، که او را شیخ فلاسفه اسلامی می‌دانند، دلایل گوناگونی بر وجود خدا آورده، که جمع کردن آنها در کنار هم، انگیزه این پژوهش بوده است. بیان همه این دلایل در یک مقاله، که نگارنده در جای دیگری نیافته، کار نو این تحقیق است.

در هر حال، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است: براهین اثبات خدا در فلسفه ابن‌سینا کدامند؟ پرسش‌های دیگری نیز در این رابطه وجود دارد که می‌توان آنها را سؤال‌های فرعی این تحقیق به‌شمار آورد؛ از جمله اینکه آیا اصولاً وجود خدا (واجب‌الوجود) نیازی به برهان دارد؟ اگر آری، آیا امکان اقامه برهان بر وجود او هست؟ در این مقاله، نخست به دو سؤال فرعی مطرح‌شده خواهیم پرداخت؛ سپس با اشاره به انواع براهین اثبات خدا، دلایلی را که ابن‌سینا بر واجب‌تعالی اقامه کرده است، بیان می‌نماییم. واژگان محوری نیز، در محل مقتضی خود، تبیین می‌شود.

اثبات واجب‌الوجود

پیش از پرداختن به براهین اثبات واجب، لازم است نخست «واجب» را، وفق بیان ابن‌سینا، تعریف کنیم،

آن‌گاه مباحث بعدی را پی بگیریم. ایشان در کتاب مبدأ و معاد در تعریف واجب و ممکن می‌گویند: واجب‌الوجود موجودی است که از نبود وجود او محال و اجتماع نقیضین لازم می‌آید؛ زیرا اگر چیزی وجود ذاتی اوست، نبود وجود در او، به معنای ذاتی نبودن وجود در او خواهد بود و این امری محال است. ممکن نیز چیزی است که از فرض وجود یا عدم آن محذوری پیش نمی‌آید: «انّ الواجب الوجود هو الوجود الذی متی فرض غیر موجود عرض منه محال؛ و ان الممکن الوجود هو الذی متی فرض غیر موجود او موجودا لم يعرض منه محال» (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ص ۲).

پس از تعریف واجب، دو پرسش جدی فراروی ما قرار دارد: یکی اینکه آیا وجود خدا (واجب‌الوجود) نیازمند برهان است یا بدیهی است؟ و دیگر اینکه بر فرض بدیهی نبودن وجود واجب، آیا اساساً بر وجود او می‌توان برهان اقامه کرد؟

این دو پرسش آن‌گاه بیشتر جلب توجه می‌کند که بدانیم برخی اندیشه‌وران اسلامی وجود واجب را بی‌نیاز از استدلال، و بعضی دیگر اقامه برهان برای او را ناصحیح دانسته‌اند. علامه طباطبائی می‌کوشد به نحوی ثابت کند که وجود خدا بدیهی است و براهینی که برای اثبات واجب ارائه گردیده، همگی تنبیه بر امر بدیهی هستند: «من هنا يظهر للمتأمل انّ اصل وجود الواجب بالذات ضروری عند الإنسان و البراهین المثبتة لها تنبیهات بالحقیقه» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۴ و ۱۵، تعلیقه علامه طباطبائی).

بررسی تفصیلی مدعای فوق‌مجالی فراخ‌تر می‌طلبد، ولی با عنایت به اینکه ظاهراً چنین مدعایی از سوی مشائیان مطرح نگردیده و نیز اثبات ادعای

صدرا براهین مصطلح در فلسفه است که در آن سیر از علت به معلول است و براهینی که درباره خداوند ارائه شده، همگی برهان‌های غیرلمّی‌اند: «مراد از برهان، برهان مصطلح در فلسفه است که عبارت است از برهان لمّی؛ یعنی همان برهانی که در آن از علت به معلول می‌رسند. از آنجا که مطلق وجود، که در فلسفه مورد بحث است و شامل واجب و ممکن می‌شود، دارای علت نیست، همه براهین به کاررفته در فلسفه، از جمله برهان‌های اثبات واجب، براهین اثّی هستند» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۲۹ تعلیقه علامه طباطبائی).

برخی نیز در توجیه کلام ابن‌سینا گفته‌اند: ممکن است منظور از نفی برهان بر وجود خدای متعال، این باشد که هیچ برهانی نمی‌تواند ما را به وجود عینی و شخصی خدای متعال، رهنمون شود و نهایت چیزی که از براهین به دست می‌آید عناوینی کلی از قبیل «واجب الوجود» و «علّة‌العلل» و مانند آنهاست (مصباح، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۶۰).

به هر حال، می‌توان بر وجود واجب برهان اقامه کرد، هرچند این برهان از نوع برهان اثّی باشد؛ زیرا قسمی از برهان اثّی که در آن از یکی از ملازمات عقلی به ملازم دیگر پی می‌بریم یقین‌آفرین بوده و از ارزش منطقی کافی برخوردار است و به تصریح بعضی بزرگان، براهین به کاررفته در فلسفه، و از جمله برهان بر واجب تعالی، همگی از این قبیل‌اند: «و جمیع البراهین المستعمله فی الفلسفه و منها القائمه علی وجود الواجب براهین انیه کما عرفت فیسلک فیها من بعض لوازم الوجود (ککونه حقیقه ثابتة بذاتها او علة اولی) الی بعض آخر (ککونه واجباً لذاته)» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۴ و ۱۵ تعلیقه علامه طباطبائی؛ طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۶).

فوق بسیار مشکل است، به سراغ مدعای بعدی می‌رویم که اتفاقاً از سوی ابن‌سینا هم طرح گردیده است. ایشان در کتاب شفاء فرموده‌اند که اقامه برهان بر وجود خدای متعال صحیح نیست: «واجب الوجود فصل ندارد؛ و از آنجا که دارای جنس و فصل نیست، تعریف هم ندارد. برای اثبات واجب برهانی هم در کار نیست؛ زیرا او علت ندارد و به همین دلیل، لمّ ندارد» (ابن‌سینا، ۱۳۸۵، ص ۳۷۱).

نیز در کتاب تعلیقات چنین می‌آورد: «حق چیزی است که وجودش از خود او باشد [از غیر نباشد]، به همین رو، تنها خداوند است که حقّ است و غیر او باطل است. چنان‌که، بر واجب الوجود برهانی وجود ندارد و او جز از راه ذاتش شناخته نمی‌شود؛ بنابراین، او همان‌گونه که خود فرموده، گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۷۰).

با این حال، خود ابن‌سینا همانند بسیاری فیلسوفان دیگر، چندین برهان بر وجود خدای متعال ارائه کرده است. به همین روی، سخنانی که از ابن‌سینا نقل شد نیازمند توجیهی متناسب با عملکرد ایشان می‌باشد.

شاید بهترین توجیه این باشد که به عقیده ابن‌سینا اقامه برهان لمّی بر وجود واجب امکان ندارد. شاهد این توجیه، کلام خود ایشان در کتاب شفاء است که می‌فرماید: «لا برهان علیه لآنه لا علّه له»؛ زیرا برهان لمّی بر چیزی اقامه می‌شود که علت معلومی داشته باشد و از راه علم به علت، وجود معلول را اثبات کنند، ولی واجب معلول علتی نیست تا بتوان از راه علم به علت او، وجودش را اثبات کرد. شاهد دیگر آنکه، علامه طباطبائی نیز در توجیه کلام ملاصدرا که می‌فرماید: «ان الواجب لا برهان علیه» [بر وجود واجب تعالی برهانی نیست] می‌نویسد: مقصود

علتی هر آنچه دارد به عاریت از ناحیه حقیقت وجود است (ر.ک: ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ص ۲۹).
به این ترتیب، نه شبیه لمّ نامیدن از اعتبار برهان اثبات واجب می‌کاهد و نه ائی بودن آن گزندی به وثاقت و یقین‌آفرینی آن وارد می‌سازد.
اکنون لازم است نگاهی به انواع براهین اثبات خدا بیفکنیم، سپس برهان‌هایی را که ابن‌سینا برای اثبات واجب اقامه کرده است بیان نماییم.

انواع براهین اثبات خدا

براهین اثبات خدا در یک تقسیم، به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول، براهینی هستند که از صرف مفهوم خدا در ذهن، وجود خدا را اثبات می‌کنند و برای اثبات مدعا به وجود هیچ شیئی در خارج تکیه نمی‌کنند. این گروه از براهین را، «براهین وجودی» یا «براهین وجودشناختی» می‌نامند.

دسته دوم، براهینی هستند که با اعتراف به وجود شیئی عینی خارجی و با تکیه بر آن، وجود خدا را ثابت می‌کنند. این براهین مبتنی بر واقع‌اند. این دسته خود شامل دو قسم برهان است: قسم اول، براهینی که وجود خدا را با تکیه بر وجود شیئی غیر از او ثابت می‌کنند، به گونه‌ای که اگر وجود چنین شیئی انکار شود، وجود خدا ثابت نمی‌شود. این قسم از برهان را می‌توان برهان‌های «مخلوق‌محور» نامید. قسم دوم، شامل براهینی است که هرچند مبتنی بر واقع‌اند، به نحوی هستند که حتی اگر وجود مخلوق انکار شود، باز هم وجود خدا را ثابت می‌کنند. این براهین با تکیه بر مطلق شیء، و به تعبیر دیگر، با تکیه بر مطلق موجود، خدا را ثابت می‌کنند و - به اصطلاح - موجودمحورند. چنین براهینی را «براهین صدیقین» می‌گویند (ر.ک: عبودیت، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۵۷-۱۵۸).

ابن‌سینا، خود، برهانی را که برای واجب اقامه می‌کند برهان شبیه لمّ است: «بر خدای متعال نمی‌توان برهان محض اقامه کرد؛ زیرا او سبب ندارد، بلکه [آنچه بر اثبات او اقامه می‌شود] قیاسی شبیه به برهان است؛ برای اینکه استدلالی است از حال وجود بر اینکه اقتضای واجب‌الوجودی را دارد» (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ص ۳۳).

ابن‌سینا با نظر در حال خود وجود، واجب را اثبات می‌کند و این‌گونه برهان را بهترین برهان بر واجب‌الوجود می‌داند: (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۶۶). ما در ادامه، این برهان را خواهیم آورد. ولی چرا این برهان را شبیه برهان لمّ معرفی می‌کنند؟ و دیگر اینکه، آیا شبیه برهان بودن، از اعتبار آن نمی‌کاهد؟

نویسنده شوارق‌الالهام در پاسخ پرسش نخست، وجوهی را ذکر کرده است که شاید بهترین آن وجوه، این باشد: برهانی که در آن برای پی بردن به ملزوم از لوازمی که از ذات ملزوم بدون انضمام امر دیگر انتزاع می‌شود، استفاده شود، از جهت وثاقت به منزله برهان لمّ است و برهان مذکور چنین است؛ یعنی از طبیعت وجود که از ذات واجب بدون اعتبار امر دیگر انتزاع می‌شود، به ذات واجب پی می‌بریم (ر.ک: لاهیجی، بی‌تا، ص ۴۴۸-۴۴۹).

به این ترتیب، برهانی که در آن از طریق ملازمی عقلی به ملازم دیگر رهنمون می‌شویم برهان شبه لمّ نامیده می‌شود که از جهت اعتبار و وثاقت همانند برهان لمّ است. بنابراین، پاسخ پرسش دوم نیز از کلام مرحوم لاهیجی به دست می‌آید که این نوع برهان را همسنگ برهان لمّ به‌شمار می‌آورد؛ بلکه حاجی سبزواری مدعی است: مقصود از شبه لمّ، یعنی برتر از لمّ نه اینکه پایین‌تر از لمّ باشد؛ زیرا هر

و «جوب» بیشتر مورد توجه فلاسفه بوده است. به هر روی، از آنجاکه برهان مخلوق محور وجود خدا را با وساطت وجود مخلوق ثابت می‌کند، به این نقیصه دچار است که اگر وجود مخلوق مذکور انکار شود، قادر به اثبات وجود خدا نیست. فلاسفه این نقیصه را با برهان موجود محور صدیقین جبران کرده‌اند که حتی با فرض انکار مخلوقات هم وجود خدا را ثابت می‌کند.

برای اثبات وجود خدا در برهان صدیقین به مطلق موجود استناد می‌شود؛ به این نحو که به جای اینکه ثابت کنند وجود مخلوق مستلزم وجود خداست، ثابت می‌کنند که صرف اینکه موجودی هست، مستلزم این است که خدا وجود داشته باشد، اما بی‌تردید جهان هیچ و پوچ محض نیست و ضرورتاً موجودی هست، پس ضرورتاً خدا وجود دارد. پس اینکه موجود مفروض چه قسم موجودی است، دخالتی در اثبات خدا ندارد، بلکه صرف موجود بودن آن دخیل است و بس.

از همین رو، گفته‌اند برهان صدیقین برهانی است که در آن، وجود خدا با تأمل در محض وجود یا نفس وجود یا وجود بما هو وجود یا طبیعت وجود ثابت می‌شود، نه با تأمل در وجود از آن جهت که خصوصیتی دارد؛ مثلاً، ممکن است یا متغیر است یا غیر اینها. به گفته فارابی: «تو می‌توانی به عالم خلق نظر کنی و در آن نشانه‌های آفرینش را ببینی؛ و می‌توانی از آن روی برگردانی و [در عوض] به عالم وجود محض توجه کنی تا بدانی که ناگزیر وجود بالذات هست» (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۶۲).

همچنین ابن سینا، پس از اقامه برهان صدیقین، در توضیح ویژگی آن می‌گوید: «دقت کن، چگونه بیان ما برای اثبات واجب تعالی نیازمند چیزی جز تأمل در

در توضیح براهین مبتنی بر واقع، اعم از مخلوق محور و صدیقین، می‌افزاییم: این نوع براهین با اتکا به گزاره‌ای (مقدمه‌ای) که بیانگر اصل ثبوت واقعی است، وجود خدا را اثبات می‌کنند. هلیه بسیطه‌ای که در این صورت شکل می‌گیرد، یا موضوعش عام و فراگیر است و بر قسم خاصی از موجود تکیه ندارد؛ مانند مفهوم «موجود»، «واقعیت»، «شیء»، و امثال آنها، و یا مفهوم خاصی است که فقط قسم خاصی از موجود را شامل می‌شود؛ مانند مفهوم «ممکن بالذات»، «حادث زمانی»، و «دارای نظم غائی» و غیر آنها. هلیه بسیطه‌ای که دارای موضوع عام است، در براهین صدیقین به کار می‌رود و هلیه بسیطه‌ای که دارای موضوع خاص است، در براهین مخلوق محور. در میان انواع براهین مخلوق محور، نوع جهان‌شناختی آن از همه معتبرتر است. ویژگی براهین جهان‌شناختی این است که اولاً، در مقدمه آن بر عام‌ترین اوصاف اشیای پیرامون ما تأکید می‌شود؛ مانند امکان بالذات، حدوث زمانی، تغیر و حرکت؛ به گونه‌ای که اذعان به هر شیء محسوسی برای اذعان به چنین اوصافی کافی است. و ثانیاً، اثبات مدعای برهان در آنها به نحوی بر قانون علیت، یا بر قوانین منشعب از علیت، مانند قانون «ضرورت علی معلولی» مبتنی است (ر.ک: همان، ص ۱۷۵-۱۷۶).

از براهین جهان‌شناختی، برهانی که بر وصف «ممکن بالذات» و بر خود قانون علیت مبتنی است به «برهان امکان و جوب» معروف است و برهانی که بر وصف مذکور و قانون ضرورت مبتنی است، به «برهان خواجه» مشهور است و برهانی را که بر وصف حرکت تأکید دارد «برهان حرکت» یا «برهان محرک اول» یا، به نام مبدع آن، «برهان ارسطو» می‌گویند. در میان این براهین، برهان «امکان و

خدای تعالی و تعریف صفات او وجود داشته باشد. ظاهراً فارابی نخستین فیلسوفی است که این نوع برهان (برهان صدیقین) را پیشنهاد کرده است (ر.ک: فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۶۲) و ابن‌سینا اولین فیلسوفی است که با تغییر بسیار ساده و جزئی در برهان امکان و وجوب، توفیق یافته است که نمونه‌ای از آن ارائه کند (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۸-۲۸).

در براهین صدیقین غالباً تقسیم‌هایی مانند تقسیم موجود به «واجب بالذات و ممکن بالذات»، به «کامل و ناقص»، به «مستقل و رابط» و به «غیر معلول و معلول» مورد توجه‌اند و بالتبع در آنها استلزام‌هایی همچون استلزام بین ممکن بالذات و واجب بالذات، بین ناقص و کامل، بین رابط و مستقل و بین معلول و غیرمعلول کاربرد دارند.

در برهان ابن‌سینا، بر دو وصف «واجب بالذات» و «ممکن بالذات» تأکید شده است: «لا شكَّ أنَّ هنا وجوداً، و كلَّ وجود فاماً واجب و اما ممكن؛ فان كان واجباً فقد صحَّ وجود الواجب و هو المطلوب؛ وإن كان ممكناً فأننا نبين أنَّ الممكن ينتهي وجوده إلى واجب الوجود» (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ص ۲۲)؛ تردیدی نیست که وجودی هست؛ و هر وجودی یا واجب است و یا ممکن. اگر واجب باشد وجود واجب، یعنی نتیجه‌ای که به دنبال آنیم، ثابت می‌شود؛ و اگر ممکن باشد، نشان می‌دهیم که ممکن الوجود، در نهایت، به واجب الوجود منتهی می‌شود.

و در عبارت مشابهی در کتاب نجات آمده است: «لا شك ان هنا وجوداً، و كلَّ وجود فاماً واجب، و اما ممكن فان كان واجباً، فقد صحَّ وجود واجب و هو المطلوب. و ان كان ممكناً، فاننا نوضح أنَّ الممكن ينتهي وجوده إلى واجب الوجود» (ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ص ۵۶۶). ابن‌سینا در مقدمه نخست این برهان بار ردّ

خود وجود نداشت و [اصولاً] حاجتی به در نظر گرفتن مخلوق یا فعل او نبود. به این ترتیب، وجود از همان نظر که وجود است به وجود او گواهی می‌دهد» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۶۶).

براهین ابن‌سینا بر اثبات واجب

براهین ارائه‌شده از سوی ابن‌سینا چهار برهان است که عبارتند از: برهان صدیقین، برهان امکان و وجوب، برهان حرکت و برهان وسط و طرف.

الف. برهان صدیقین

مهم‌ترین برهانی که ابن‌سینا برای اثبات واجب آورده، همین برهان است. وی این برهان را استوارترین برهان و شبیه‌ترین استدلال به برهان لمّ معرفی می‌کند: «إنا أثبتنا الواجب الوجود لا من جهة أفعاله و لا من جهة حرکته، فلم يكن القياس دليلاً، و لا أيضاً كان برهاناً محضاً، فالأول ليس عليه برهان محض، لأنه لا سبب له، بل كان قياساً شبيهاً بالبرهان، لأنه استدلال من حال الوجود أنه يقتضى واجباً، و أنَّ ذلك الواجب كيف يجب أن يكون. و لا يمكن أن يكون من وجوه القياسات الموصلة إلى إثبات العلة الأولى و تعريف صفاته شيء أوثق و أشبه بالبرهان من هذا البرهان» (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ص ۳۳)؛ ما واجب الوجود را ثابت کردیم [ولی]، نه از جهت افعال و حرکت او؛ پس، قیاس ارائه‌شده دلیل یا برهان محض نیست. بنابراین، بر واجب تعالی برهان محضی وجود ندارد؛ زیرا او سبب ندارد. از این رو، قیاس یادشده شبیه برهان است؛ چون استدلالی است از حال وجود بر اینکه مقتضی واجب الوجودی است و اینکه آن واجب لازم است چگونه باشد. و ممکن نیست برهانی محکم‌تر از این برهان برای اثبات

لیس وجوده من ذاته أولى من عدمه - من حیث هو ممکن - فإن صار أحدهما أولى فلحضور شيء أو غيبته - فوجود كل ممكن الوجود هو من غيره» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۹).

و سرانجام در مقدمه چهارم دور و تسلسل در علل را رد می‌کند تا نتیجه مطلوب به دست آید: «إما أن يتسلسل ذلك إلى غير النهاية فيكون كل واحد من آحاد السلسلة ممكناً في ذاته و الجملة متعلقة بها فتكون غير واجبة أيضاً و تجب بغيرها» (همان، ص ۲۰).
 وفق این عبارت، وابستگی ممکن به غیر، چنانچه تا بی نهایت ادامه پیدا کند در این صورت، از آنجاکه هریک از آحاد سلسله ذاتاً ممکن می‌باشد و از طرفی، سلسله وابسته به آحاد بوده و چیزی جز آن نیست، سلسله نیز (در ذات خود) غیر واجب بوده و به واسطه غیر خود واجب می‌شود.

درواقع، ابن‌سینا در این مقدمه تلاش دارد نشان دهد به دلیل نیاز ممکن به غیر، آن غیر ضرورتاً واجب الوجود است؛ زیرا در غیر این صورت، به یکی از دو محال، یعنی دور در علل یا تسلسل در علل، باید تن در داد.

برای توضیح بیشتر باید گفت: غیری که ممکن در وجود خود به آن وابسته است، از دو حال خارج نیست: یا واجب بالذات است و یا ممکن بالذات و واجب بالغير. در صورت نخست، مطلوب برهان، یعنی اثبات واجب فراهم آمده است.

و در صورت دوم، سه فرض قابل تصویر است:
 ۱. اینکه غیر (که علی‌الفرض ممکن بالذات است) به واجب منتهی شود؛ ۲. اینکه آن غیر به واجب منتهی نشود و تسلسل لازم بیاید؛ ۳. اینکه غیر به واجب منتهی نشود و دور لازم بیاید.

ابن‌سینا فرض نخست را مطرح نمی‌کند؛ چراکه

سفسطه، بیان می‌کند: «واقعیتی هست»، و از آنجاکه این مقدمه بدیهی و بی‌نیاز از برهان است، برای آن دلیلی نمی‌آورد. در واقع، کسی می‌تواند این مقدمه را انکار کند که وجود هیچ موجودی حتی وجود خودش و فکرش و سخنش را هم نپذیرد!

آن‌گاه ایشان به عنوان مقدمه دوم موجودات را به دو قسم «واجب بالذات» و «ممکن بالذات» تقسیم می‌کند: «هر موجودی، هنگامی که به ذات آن به خودی خود، و بدون لحاظ هیچ چیز دیگری، نظر شود، یا به گونه‌ای است که وجود برایش واجب است و یا واجب نیست. اگر واجب بود، او همانا حق و واجب الوجود بالذات، و "قیوم" است؛ و اگر واجب نبود، چون موجود است، نمی‌توان آن را ممتنع الوجود دانست. بلکه اگر شرطی همراه ذات آن در نظر گرفته شد، مانند شرط نبود علتش، در این صورت، ممتنع؛ و اگر شرط شد وجود علتش، در این صورت، واجب [واجب بالغير] خواهد بود. اگر هیچ شرطی با آن لحاظ نشد، نه وجود علتش و نه عدم آن، ممکن الوجود خواهد بود که نه به خودی خود واجب است و نه ممتنع. پس، هر موجودی یا واجب بالذات است یا ممکن بالذات» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۸).

در مقدمه سوم می‌گوید: هر ممکن الوجودی برای موجود شدن نیازمند به علتی است که آن را به وجود بیاورد؛ زیرا آنچه در ذاتش سزاوار امکان می‌باشد هرگز از سوی ذاتش موجود نمی‌شود؛ چراکه به دلیل همین امکانش وجودش برتر از عدمش نیست. به همین‌روی، اگر یکی از وجود و عدم برتر شود و تقدم یابد، به دلیل حضور چیز دیگری (یعنی علت) است. بنابراین، وجود هر ممکن الوجودی از جانب غیر اوست: «ما حقه فی نفسه الإمكان - فلیس یصیر موجوداً من ذاته - فإنه

می آید؛ و یا ممکن الوجود است و خود نیازمند علت است (و علت آن، یا همان ممکن است که معلولش بود و یا ممکن دیگری است که خود به دلیل همین امکانش وابسته به علت دیگری است و هکذا) و در این حالت، یا توقف علت بر معلول خودش، یعنی دور پیش می آید و یا زنجیره وابستگی ممکنات به یکدیگر همچنان تا بی نهایت پیش می رود و تسلسل پدید می آید، ولی وفق یکی از مقدمات دور و تسلسل در علل محال است. از این رو، موجودات امکانی در نهایت به یک موجود واجب منتهی می شوند.

پس: موجود مفروض که با بطلان سفسطه اصل واقعیت داشتن و هستی او روشن گردید، یا خود واجب الوجود است و یا مستلزم واجب الوجود می باشد، و به هر روی، واجب الوجود اثبات می گردد.

البته به این برهان ابن سینا اشکالاتی گرفته شده و پاسخ‌هایی نیز داده شده است که طرح و بررسی این اشکالات و پاسخ‌ها مجالی فراخ‌تر می‌طلبد (ر.ک: غزالی، ۱۹۹۴م، ص ۱۰۱-۱۰۵؛ فخر رازی، ۱۴۰۷ق، ص ۷۲؛ ملّا صدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۲۶-۲۸).

ب. برهان امکان و وجوب

چنان‌که پیش‌تر گفتیم، برهان امکان و وجوب برهانی است که اولاً، با تکیه بر مقدمه‌ای که بیانگر اصل ثبوت واقعیتی است وجود خدا را اثبات می‌کند؛ و ثانیاً، هلیه بسیطه‌ای که در این صورت شکل می‌گیرد موضوعش صرفاً مخلوقات (ممکنات) را دربر می‌گیرد و برخلاف برهان صدیقین، آنچنان فراگیر نیست که شامل واجب هم بشود؛ و ثالثاً، اثبات مدعای برهان در آن بر قانون علیت مبتنی است. علاوه بر این، در این برهان میان وجود ممکن

این فرض مطلوب برهان و نتیجه مورد قبول است. و فرض دوم را نیز مطرح نمی‌کند؛ زیرا بطلان «دور» بدیهی است. هرچند وی در دو کتاب مبدأ و معاد و نجات تبیینی برای این بطلان نیز ارائه می‌دهد (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۶۳، ص ۲۳؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۵۶۸-۵۷۰). به هر روی، ایشان توجه اصلی را روی فرض قرار داده و می‌گوید: در فرض لزوم تسلسل چاره‌ای جز اعتراف به مطلوب نیست؛ چراکه در فرض تسلسل نیز باید در خارج سلسله، موجودی باشد که به سلسله، وجوب ببخشد. در واقع، اگر ممکنات تسلسل پیدا کنند، با عنایت به اینکه هر ممکنی محتاج ایجادکننده‌ای است، همان‌گونه که آحاد سلسله، محکوم به امکان‌اند، جمله سلسله نیز محکوم به امکان است. آنچه آحاد سلسله و جمله سلسله به او نیاز دارند، باید مغایر با آحاد سلسله و جمله سلسله باشد، وگرنه یکی از آحاد سلسله و داخل در جمله سلسله است.

چنین چیزی حتماً خارج از سلسله است و خود محکوم به حکم امکان نیست؛ زیرا اگر محکوم به حکم امکان باشد، خود نیاز به موجودی دیگر دارد و داخل در سلسله است. چنین چیزی که خارج از سلسله و غیرمحکوم به حکم امکان است، واجب الوجود است (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۲۰-۲۲؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۵۶۶-۵۶۸؛ همو، ۱۳۶۳، ص ۲۲-۲۴).

تقریر برهان: «موجودی وجود دارد»، این موجود یا واجب الوجود بالذات است، که در این صورت، مطلوب ثابت می‌گردد؛ و یا ممکن الوجود است که در این حالت، باید علتی آن را به وجود آورد: این علت، یا واجب الوجود و خود بی‌نیاز از علت دیگری است، که در این صورت نیز نتیجه مطلوب فراچنگ

ممکن، موجودی است که وجودش از سوی غیر به او داده می‌شود و خودش، ذاتاً، دارای وجود نیست)، درحالی‌که بنا بر فرض ممکن است. به این ترتیب، معطی وجود باید چیزی خارج از سلسله باشد و خارج از سلسله، واجب است نه ممکن؛ چراکه مفروض این است که تمامی ممکنات داخل در سلسله‌اند: «أنه لا يمكن أن يكون في زمان واحد لكل ممكن الذات علل ممكنة الذات بلا نهاية، و ذلك لأن جميعها إما أن يكون موجوداً معاً و إما أن لا يكون موجوداً معاً. فان لم يكن موجوداً معاً لم يكن الغير المتناهي في زمان واحد. و لكن واحد قبل الآخر و بعد الآخر، و هذا لا يمنع. و إما أن يكون موجوداً معاً و لا واجب وجود فيها فلا يخلو: إما أن تكون تلك الجملة بما هي تلك الجملة واجبة الوجود بذاتها، او ممكنة الوجود في ذاتها. فان كانت واجبة الوجود بذاتها و كل واحد منها ممكن الوجود يكون الواجب الوجود يتقوم بممكنات الوجود، هذا محال؛ و إما إن كانت ممكنة الوجود بذاتها فالجملة محتاجة في الوجود إلى مفيد الوجود. فإما أن يكون خارجاً منها او داخلياً فيها. فان كان داخلياً فيها: فإما أن يكون كل واحد واجب الوجود - و كان كل واحد منها ممكن الوجود - هذا خلف. و إما أن يكون ممكن الوجود فيكون هو علّة للجملة و لوجود نفسه لأنه أحد الجملة. و ما ذاته كاف في أن يوجد ذاته، فهو واجب الوجود، و كان ليس واجب الوجود، هذا خلف. فبقي أن يكون خارجاً عنها. و لا يجوز أن يكون علّة ممكنة، فإنا جمعنا كل علّة ممكنة الوجود في هذه الجملة، فهي إذا خارجة عنها و واجبة الوجود بذاتها. فقد انتهت الممكنات الى علّة واجبة الوجود، فليس لكل ممكن علّة ممكنة معه» (ابن سینا، ۱۳۶۳، ص ۲۲-۳۳؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۶۷-۶۸).

بالذات و وجود واجب بالذات استلزام هست، به گونه‌ای که پذیرش ممکن پذیرش واجب را در پی دارد. و سرانجام، در غالب این براهین، از جمله برهان ابن سینا، اثبات استلزام میان ممکن بالذات و واجب بالذات بر امتناع دور و تسلسل مبتنی است.

ابن سینا این برهان را نیز با گزاره بدیهی «واقعیتی هست» آغاز کرده، می‌گوید: این وجود خارجی می‌تواند به یکی از این دو حال باشد: یا واجب است (که این همان نتیجه مطلوب ماست) و یا ممکن، و چنانچه ممکن باشد، به ناچار به دلیل بطلان دور و تسلسل باید به واجب منتهی شود (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۶۳، ص ۲۲-۳۱).

ابطال تسلسل: وجود سلسله‌ای از ممکنات، یا به گونه‌ای است که همه افراد آن همزمان موجودند یا به طور متناوب به وجود می‌آیند. فرض دوم محل بحث نیست؛ زیرا تسلسل امور زمانی محال نیست و صرفاً تسلسلی محال است که امور غیرمتناهی، مترتب بر یکدیگر و مجتمع در وجود باشند.

سلسله‌ای با شرایط یادشده، یا واجب است یا ممکن؛ اگر واجب باشد باید وجوبش از ناحیه افراد سلسله باشد، درحالی‌که محال است شیء واجب قوامش به ممکن باشد. و اگر ممکن باشد، وفق اصل علیّت، نیازمند علت است. این علت، یا جزء سلسله است یا خارج از آن؛ اگر جزء سلسله باشد، یا به خودی خود واجب است یا ممکن. فرض وجوب ذاتی، خلاف فرض است؛ زیرا افراد سلسله بنا بر فرض همگی ممکن‌اند. و چنانچه ممکن، و در عین حال، علت مفید وجود باشد نیز برخلاف مفروض خواهد بود؛ زیرا در این صورت، جزء علت خودش و علت مجموعه خواهد بود و اگر چیزی علت خودش باشد آن چیز واجب است نه ممکن؛ (زیرا

۱. در همان لحظه حدوث و پیدایش وجودش نابود شود، چنان‌که گویا وجود نیافته، و هیچ بقای زمانی نداشته است.

۲. حادث شود و در لحظه حدوث نابود نشود؛ ولی پس از حدوث، بی‌آنکه زمانی فاصله شود نابود گردد.

۳. حادث شود و پس از حدوث، باقی باشد. فرض اول قطعاً محال است. فرض دوم نیز دو محذور دارد:

یکی اینکه تتالی آنات لازم می‌آید؛ زیرا در این حالت، لازم می‌آید که دو چیز مغایر هم که با یکدیگر تباین در عدد دارند، به صورت پایایی، ولی بدون فاصله زمانی، حادث شوند؛ و چنین چیزی موجب تتالی آنات می‌شود؛ درحالی‌که در علم طبیعیات تتالی آنات ابطال گردیده است. دیگر اینکه همه موجودات را نمی‌توان به صورتی که در این فرض گفته شد در نظر گرفت، بلکه به‌طور وجدانی، موجوداتی که پس از حدوث، استمرار و بقا دارند در جهان یافت می‌شود؛ مانند: انسان، و...

اما شق سوم (شیء ممکن بعد از حدوث مدتی باقی باشد)، اینچنین موجوداتی چنان‌که برای حدوث نیاز به علت دارند، علت بقا هم می‌خواهند و علت حدوث و بقا یا به جهت ذات، یک چیز است؛ همانند آب درون ظرف که علت حدوث شکل آب و علت بقای شکل آن، همان ظرف است، یا علت حدوث و بقا به جهت دو چیزاند؛ همانند مجسمه تراشیده‌شده از سنگ که علت حدوث، سازنده مجسمه و علت بقا، استحکام سنگ است. در هر صورت، شیء حادث در حدوث و بقا محتاج به علت است و علت بقا از سه فرض خارج نیست:

۱. شیء پس از حدوث به خودی خود ثابت باشد و نیازی به علت بقا نداشته باشد. این فرض نادرست

ابطال دور: چنانچه «الف» علت «ب» و «ب» علت «ج» و «ج» یا «ب» علت «الف» باشند، به معنای توقف الف بر چیزی است که آن چیز وجودش را از الف گرفته است و این امری محال است؛ زیرا مستلزم تقدّم یک چیز بر خودش، و در نتیجه، موجود بودنش در مرتبه‌ای است که در آن مرتبه موجود نیست (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ص ۲۲-۲۳؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۶۸-۶۹).

ابن‌سینا بعد از ابطال دور و تسلسل، به اثبات واجب می‌پردازد: موجود ممکن افزون بر امکانی که دارد، یا حادث است یا حادث نیست؛ اگر حادث نباشد محذور لازم می‌آید و چنانچه حادث باشد سه فرض دارد.

فرض اینکه حادث نباشد دو حالت دارد: یا ثبات و بقای آن وابسته به ذات خود شیء است یا وابسته به غیر است. قسم اول، واجب‌الوجود است و قسم دوم که وابسته به غیر باشد، آن غیر که این ذات وابسته به اوست، یا واجب است (نتیجه مطلوب) یا ممکن. به دلیل بطلان دور و تسلسل نمی‌تواند ممکن باشد و باید به واجب منتهی شود: «فأنا نبرهن بأنه لا بدّ من شیء واجب الوجود؛ و ذلك لأنه إن كان كلّ موجود ممكناً فأمّا أن يكون مع إمكانه حادثاً او غير حادث. فان كان غير حادث فأمّا أن يتعلّق ثبات وجوده بعلة او يكون بذاته، فان كان بذاته فهو واجب، لا ممکن؛ وإن كان بعلة، فعلته معه لا محالة، و الكلام فيه كالكلام في الأوّل، فأنّه إن لم يقف عند علة واجبة الوجود حصلت علل و معلولات ممکنه؛ إمّا بغير نهاية و إمّا دائرة، و قد أبطلناهما جميعاً، فقد بطل إذا هذا القسم» (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ص ۲۲-۲۳؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۶۸-۶۹).

اما اگر شیء ممکن افزون بر امکان حادث هم باشد سه فرض دارد:

واجب بالغیر می سازد. به این ترتیب، با ابطال فرض های رقیب، تنها این فرض باقی ماند که امکان برخاسته از خود ذات، و همیشه همراه آن است.

علاوه بر این، چنانچه شیئی در ثبات محتاج به علت نباشد و در حدوث محتاج به آن باشد، این احتیاج و عدم احتیاج باید ناشی از تفاوت بین ثبات و حدوث باشد؛ یعنی در حدوث که وجود بعد از عدم است نیاز به علت دارد، اما در ثبات که وجود بعد از وجود است نیاز به علت ندارد و این یا به معنای این است که علت، در «عدم سابق» تأثیر دارد و این درست نیست؛ زیرا علت عدم سابق، عدم علت است نه وجود علت، و یا به معنای این است که علت در وجود، بعد از عدم تأثیر دارد و این نیز نادرست است؛ چون ذاتی شیء است. از این رو، به ناچار باید پذیرفت که علت احتیاج امکان ذاتی است و امکان ذاتی در هر دو حالت حدوث و ثبات همراه شیء است و شیء حادث، ممکن بالذات است و علت آن هم موجودی واجب الوجود است (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۶۳، ص ۲۴-۲۷؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۵۶۹-۵۷۷).

ابن سینا بعد از تثبیت مقدمات فوق، وجود واجب را ضروری می داند: «فإذ قد اتّضحت هذه المقدمات فلا بدّ من واجب الوجود، وذلك لأنّ الممكنات إذا وجدت وثبت وجودها كان لها علل لثبات الوجود، و يجوز أن تكون تلك العلل علل الحدوث بعينها إن بقيت مع الحادث، و يجوز أن تكون عللاً أخرى، و لكن مع الحوادث، و تنتهي لا محالة إلى واجب الوجود. إذ قد بينا أنّ العلل لا تذهب إلى غير النهاية ولا تدور. و هذا في ممکنات الوجود التي لا تفرض حادثة أولى و أظهر» (ابن سینا، ۱۳۶۳، ص ۲۷). چون این مقدمات روشن شد، پس گریزی از [پذیرش] واجب الوجود نیست؛ زیرا اگر ممکنات

است؛ چون بحث در شیء ممکن است و ممکن در حدوث و بقا محتاج به علت است و چنانچه چیزی در حدوث محتاج به علت و در بقا بی نیاز از آن باشد به معنای انقلاب در ذات است که امری محال است.

۲. عامل ثبات و بقا خود حدوث باشد؛ یعنی بقای شیء واجب و وجوب آن، هر دو به وسیله غیر (حدوث) باشد. این فرض درست نیست؛ زیرا حدوث امری واجب نیست و چگونه چیزی که خودش واجب نیست می تواند علت وجوب چیز دیگری گردد؟

۳. فرض سوم اینکه عامل حدوث و بقا یکی باشند؛ یعنی عامل حدوث عامل بقا هم باشد. ابن سینا می گوید: این فرض در صورتی درست است که عامل حدوث باطل نشده باشد؛ زیرا در صورت زوال مقتضی، اثر آن هم زایل می شود. اگر گفته شود: عامل حدوث در وقت حدوث تأمین کننده حدوث، و در وقت بقا تأمین کننده بقاست، وی پاسخ می دهد: در این صورت، باید وجود و عدم علت، نسبت به وجود مقتضی یکسان باشند و علت در هم در ظرف وجود و هم در ظرف عدم تأثیرگذار باشد؛ در حالی که محال است شیء معدوم بتواند اثرگذار باشد.

بنابراین، شیء حادث ممکن بالذات است و چنانکه ذات در حال حدوث، به دلیل ممکن بودن، نیاز به علت دارد، این امکان در حال بقا هم همراه اوست و نیازمند به علت است. وصف امکان برای ذات نیز یا از ناحیه خود ذات است یا برای ذات، به شرط عدم ذات ثابت است، و یا برای ذات به شرط وجود آن ثابت است. فرض اینکه امکان وجود مشروط به حالت عدم باشد محال است؛ چون چیزی که مشروط به عدم شود وجودش ممتنع خواهد بود. لحاظ شیء به شرط وجود نیز شیء را

می شود و چیز حادث نیازمند عاملی است که آن را احداث کند.

مقدمه سوم: محرک و متحرک دو حقیقت، و دو ذات اند؛ از این رو، شیء واحد از جهت واحد نمی تواند هم قابل حرکت و هم فاعل آن باشد و ضروری است که فاعل حرکت بیرون از ذات قابل باشد. ابن سینا این مقدمه را نیز اثبات می کند (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۶۳، ص ۳۷).

مقدمه چهارم: سلسله محرک ها و متحرک ها باید به محرک نامتحرک منتهی شود؛ زیرا اولاً، تسلسل در علل حرکت پدید می آید، که محال است؛ و ثانیاً، از آنجا که محرک هایی که علی الفرض بی نهایت هستند همگی جسم اند، لازم می آید که جسم بی نهایت باشد، در حالی که جسم نمی تواند بی نهایت باشد: «إِنَّ الْعِلْلَ الْمُحَرَّكَ مَتْنَاهِيَةَ إِلَى عِلَّةٍ لَا تَتَحَرَّكُ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ كُلُّ مُتَحَرِّكٍ عَنْ مُحَرِّكٍ مُتَحَرِّكٍ لَذَهَبَ الْعِلْلُ فِي زَمَانٍ وَاحِدٍ إِلَى غَيْرِ نِهَائِيَّةٍ، وَ اجْتَمَعَ مِنْ جَمَلَتِهَا جِسْمٌ غَيْرٌ مَتْنَاهُ بِالْفِعْلِ فَقَدْ بَانَ فِي الْعُلُومِ الطَّبِيعِيَّةِ اسْتِحَالَةٌ هَذَا. فَإِذَا فِي كُلِّ نَوْعٍ مِنَ الْمُحَرَّكَاتِ مُحَرِّكٌ أَوَّلٌ غَيْرٌ مُتَحَرِّكٍ» (ابن سینا، ۱۳۶۳، ص ۳۸). مقدمه پنجم: حرکت امری دایمی و پیوسته است. ابن سینا این مقدمه را نیز با دو دلیل اثبات می کند (ر.ک: همان، ص ۳۸-۴۰). از جمله اینکه حرکت (همانند سایر حوادث) به دلیل دوام فیض محرک اول (واجب تعالی) دایمی و محتاج فیض ازلی محرک نامتحرک است.

به این ترتیب، ابن سینا وجود محرک اولی را که علاوه بر فاعل بودن برای حرکت دایمی، واجب الوجود نیز هست نتیجه می گیرد و به رغم ارسطو، مبدع این برهان، صرفاً در پی اثبات محرک اول نیست، بلکه علاوه بر آن، دغدغه اثبات

موجود شوند و وجود آنها ثابت داشته باشد، این ثبات عللی خواهد داشت و این علل، می تواند همان علل حدوث باشد، اگر همراه با موجود حادث باقی باشد؛ و می تواند علل دیگری باشد، اگر با موجودات حادث همراه باشند و در نهایت هم به واجب تعالی منتهی می شوند؛ زیرا [پیش تر] تبیین کردیم که دور و تسلسل در علل محال است. این مطلب در ممکن الوجودهایی که حادث فرض نشوند بهتر و روشن تر است.

به این ترتیب، در این برهان با تکیه بر گونه خاصی از وجود (یعنی ممکن الوجود) وجود واجب اثبات گردید. و به عبارت دیگر، وجود مخلوق واسطه در اثبات وجود واجب بود. و چنین برهانی، مخلوق محور است که در آن با انکار وجود امکانی یا حادث وجود واجب قابل اثبات نخواهد بود.

ج. برهان حرکت

برهان دیگری که ابن سینا بر وجود واجب ارائه می کند، برهان مخلوق محور حرکت است. این برهان را اختصاراً به شکل ذیل می توان تبیین کرد:

مقدمه اول: در جهان حرکت وجود دارد. به نظر می رسد این مقدمه بدیهی و بی نیاز از برهان است؛ زیرا همگی ما تغییر تدریجی را در حالات نفسانی خود به علم حضوری یافته ایم و به این ترتیب، می توان مدعی شد که گزاره «حرکت وجود دارد» از قضایای وجدانی ماست. چنان که حرکت را در اشیای پیرامون خود فراوان مشاهده کرده ایم.

مقدمه دوم: هر حرکتی نیاز به محرکی دارد که آن را ایجاد کند. ابن سینا این مقدمه را با سه برهان اثبات می کند (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۶۳، ص ۳۴-۳۷). از جمله اینکه حرکت پدیده ای است که لحظه به لحظه حادث

نیز به حلقه سوم که صرفاً معلول است «طرف»، و به حلقه دوم که معلول حلقه اول و علت حلقه سوم است «وسط» می‌گویند. پرواضح است که وسط بودن وصف حلقه‌ای است که در میان دو طرف قرار گرفته؛ چه یک حلقه باشد، چه هزاران حلقه؛ و چه این حلقات متناهی باشند و چه غیرمتناهی: «اگر معلولی را فرض کنیم، و برای آن علتی در نظر بگیریم و برای علت آن نیز علتی، ممکن نیست که این علت داشتن علل تا بی‌نهایت پیش رود؛ زیرا معلول، علت و علت این علت را اگر، یکجا، در نظر بگیریم و آنها را نسبت به هم بسنجیم، علتِ علت، علت مطلق و اولی نسبت به دو چیز دیگر، و آن دو چیز نیز معلول آن خواهند بود؛ گرچه یکی از آن دو بی‌واسطه و دیگری باواسطه معلول آن است. ولی آخری و وسطی چنین نیستند؛ زیرا وسطی که علت بی‌واسطه معلول است، صرفاً، علت یک چیز است و معلول (سومی / آخری) اساساً علت چیزی نیست. [پس] هریک از این سه خاصیتی دارد؛ خاصیت طرفِ معلول آن است که علت چیزی نیست، و خاصیت طرفِ علت آن است که علت همه غیر از خود است، و خاصیت وسطی آن است که علت برای یک طرف و معلول برای طرف دیگر است و فرقی نمی‌کند وسط یکی یا بیش از یکی باشد. در صورتی که وسط بیش از یکی باشد، فرقی ندارد که ترتب آنها به نحو متناهی یا نامتناهی باشد؛ زیرا در حالتی که وسطها متناهی اند، مجموعه وسطها، در خاصیت واسطه بودن بین دو طرف، همانند یک وسط خواهند بود، و هریک از دو طرف نیز خاصیت خود را خواهد داشت. همین‌طور، اگر وسطها نامتناهی و بدون طرف باشند، باز مجموعه وسطها در خاصیت وسط بودن مشترک هستند» (ابن سینا،

واجب‌تعالی را نیز دارد (ر.ک: همان، ص ۳۲-۴۱؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۵۷۰-۵۷۷). هرچند به نظر می‌رسد صرف این برهان حداکثر وجود محرک نامتحرک را اثبات می‌کند، ولی اینکه این محرک لزوماً همان واجب‌الوجود بالذات است، نیازمند تبیین است.

د. برهان وسط و طرف

ابن سینا این برهان را به شکل مفصل در ابتدای فصل نخست از مقاله هشتم الهیات شفاء می‌آورد؛ در جایی که ایشان می‌کوشد وجود مبدأ اول (واجب‌تعالی) را اثبات کند (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۸۵، ص ۳۴۱).

وی برای نیل به مقصود، نخستین نکته‌ای که توجه به آن را ضروری می‌داند این است که همه اقسام علل، یعنی علت فاعلی، غائی، صوری و مادی، متناهی اند و مبدأ همه آنها یک چیز است که همو واجب‌الوجود، سرمنشأ همه موجودات، و مباین با همه آنهاست (ر.ک: همان).

سپس ابن سینا، متوجه علل هستی‌بخش شده و برهان وسط و طرف را درباره آنها تقریر می‌کند. وی، ابتدا متذکر می‌شود که علت هستی‌بخش هر چیزی ضرورتاً همراه با آن چیز است و هرگز معلول بدون حضور و همراهی علت وجود خود امکان تحقق و ادامه هستی ندارد.

اما مراد از «طرف» و «وسط» چیست؟ این دو، مفاهیمی اضافی اند که از مقایسه حلقه‌های به هم پیوسته زنجیره‌ای از علل و معالیل فراچنگ می‌آیند. در واقع، آغاز و پایان این زنجیره را «طرف»، و سایر حلقات این زنجیره را که میان این دو طرف واقع می‌شود «وسط» می‌نامند. مثلاً، در زنجیره‌ای که سه حلقه دارد، به حلقه نخست که صرفاً علت است، و

۱۳۸۵، ص ۳۴۳-۳۴۴).

است از: «برهان صدیقین»، «برهان امکان و وجوب»، «برهان حرکت» و «برهان وسط و طرف». سه برهان اخیر، براهین مخلوق محور، و برهان نخست برترین برهان ابن سیناست.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۳)، *المبداً و المعاد*، به اهتمام عبدالله نورانی تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی.
- (۱۳۷۵)، *الاشارات و التنبيهات* (با شرح خواجه نصیرالدین طوسی)، قم، البلاغه.
- (۱۳۸۵)، *الشفاء (الالهيات)*، تحقیق حسن حسن زاده آملی، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- (۱۳۷۹)، *النجاة من الغرق فی بحر الضلالت*، مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش پژوه، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- (۱۴۰۴ق)، *التعليقات*، تحقیق عبدالرحمن بدوی، بیروت، مکتبه الاعلام الاسلامی.
- عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۶)، *درآمدی به نظام حکمت صدرایی*، تهران، سمت.
- غزالی، ابوحامد (۱۹۹۴م)، *تهافت الفلاسفه*، تحقیق علی بومحلم، بیروت، دار مکتبه الهلال.
- فارابی، ابونصر (۱۴۰۵ق)، *فصوص الحکم*، قم، بیدار.
- فخررازی، محمدبن عمر (۱۴۰۷ق)، *المطالب العالیه*، تحقیق احمد حجازی سقا، بیروت، دارالکتب العربی.
- لاهيجی، عبدالرزاق (بی تا)، *سوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام*، بی جا، بی نا.
- مصباح، محمدتقی (۱۳۸۳)، *آموزش فلسفه*، چ ششم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- ملأصدر (۱۹۸۱م)، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

اکنون، با عنایت به اینکه علت هستی بخش همواره همراه معلول خویش است و به اصطلاح، این دو اجتماع در وجود دارند، محال است زنجیره نامتناهی علل هستی بخش موجود باشد، درحالی که همگی آنها در عین علت بودن برای حلقه بعدی، خود معلول حلقه پیش از خود هستند و در میان آنها علتی که معلول علتی دیگر نیست وجود ندارد؛ زیرا در این صورت، مجموعه نامتناهی علل همگی وسط خواهند بود، درحالی که در سیر صعودی طرف ندارند، ولی چنان که گذشت، دو مفهوم طرف و وسط نسبی و اضافی اند و وسط بودن بدون وجود طرف، اساساً بی معنا خواهد بود: «فلیس یجوز إذن أن تكون جملة علل موجودة و لیس فیها علة غیر معلولة، و علة أولى، فإن جمیع غیر المتناهی یکون واسطة بلا طرف و هذا محال» (همان، ص ۳۴۳-۳۴۴).

به این ترتیب، تسلسل در علت های هستی بخش محال است و وجود علتی نامعلول، یا همان واجب که معلول و نیازمند چیزی نیست، اثبات می گردد.

نتیجه گیری

واجب الوجود موجودی است که از نبود او محال لازم می آید. چنین موجودی را می توان با برهان اثبات کرد؛ ولی برهان بر وجود او، برهان آنی از راه ملازمات عقلی است نه برهان لمی. دلایلی که این سینا برای اثبات خدا به کار می گیرد، مبتنی بر وجود شیئی عینی در جهان خارج هستند. در این دلایل، گاه با تکیه بر موجودی غیر از خداوند (برهان مخلوق محور)، و گاه با تکیه بر مطلق موجود (برهان صدیقین) وجود واجب اثبات می شود. مجموع دلایل ابن سینا بر وجود خداوند چهار دلیل، و عبارت